

یادداشت

منابع انسانی در بزنگاه آینده

روایتی از گزارش HR Monitor 2025

محمد مهدی محمدی، پژوهشگر حوزه استراتژی، جهان کار به سطحی از روابط، تعاملات و معادلات رسیده که هیچ شباهتی به گذشته ندارد. روزگاری واحد منابع انسانی فقط دفتر حقوق و دستمزد و بایگانی پرونده‌ها بود، اما امروز این بخش از سازمان باید شریک استراتژیک مدیرعامل باشد. دلیلیش هم ساده است؛ موج‌های عظیم فناوری، از هوش مصنوعی گرفته تا اتوماسیون‌های اداری و سامانه‌های متعدد و کاربردی، بازار کار را زیرورو کرده و در کنار آن، بحران‌های اقتصادی، کمبود مهارت و توقعات نسل‌های جوان‌تر، قواعد بازی را عوض کرده‌اند. گزارش تازه مک‌کرتزی با عنوان HR Monitor 2025، تصویری روشن از این تحولات را نشان می‌دهد. این گزارش روی ۱٫۹۲۵ شرکت در اروپا و آمریکا و بیش از چهار هزار کارمند تمرکز کرده است. بیش از ۵۰ مصاحبه عمیق با متخصصان منابع انسانی هم انجام شده تا داده‌های به‌دست‌آمده در کنار روایت‌های انسانی، تفسیرکننده اصلی این گزارش در پنج حوزه تعیین‌کننده برنامه‌ریزی نیروی کار، جذب نیرو، توسعه کارکنان، تجربه کارمند و در نهایت تحول دیجیتال منابع انسانی باشد.

شکاف بزرگ در برنامه‌ریزی نیروی کار

اولین یافته تکان‌دهنده این گزارش، آن است که بیشتر سازمان‌ها درگیر روزمرگی هستند. ۷۳ درصد از شرکت‌های اروپایی برای یک سال آینده برنامه دارند، اما وقتی پای سه سال یا بیشتر وسط می‌آید، فقط ۱۲ درصد از سازمان‌های آمریکایی و اروپایی برنامه‌ریزی‌های آینده‌نگرانه‌ای دارند. در همین حال، بیش‌بیش‌ها می‌گویند تا سال ۲۰۳۰ نزدیک به ۲۷ درصد از کل ساعات کاری در اروپا می‌تواند توسط هوش مصنوعی یا اتوماسیون انجام شود؛ یعنی بخش بزرگی از کارهایی که امروز دست انسان است، در کمتر از پنج سال دیگر جای خود را به ابزارهای فناورانه خواهند داد. بنابراین اگر مدیران منابع انسانی از حالا مهارت‌های تازه‌ای مثل تحلیل داده، کار با هوش مصنوعی و حل مسئله پیچیده را در نیروی کار نیروارند، فردا دیگر فرصتی برای جبران باقی نخواهد ماند؛ البته اگر به دنبال باقی‌ماندن در بین شرکت‌های موفق هستند.

کابوس استخدام و ماندگاری

مسئله بعدی، استخدام است. رشد بیکاری در اروپا در حال افزایش است. برای مثال، در کشور صنعتی آلمان، نرخ بیکاری از پنج درصد در ۲۰۲۲ به ۶٫۳ درصد در ۲۰۲۵ رسیده، ولی هنوز سازمان‌ها می‌گویند نیروی مناسب پیدا نمی‌شود. آمارهای به‌دست‌آمده نشان می‌دهد فقط ۵۶ درصد از پیشنهادهای شغلی پذیرفته می‌شود. از این جمع، ۱۸ درصد در دوره آزمایشی کنار گذاشته می‌شوند یا خودشان می‌روند و در نهایت فقط ۲۶ درصد از استخدام‌ها موفقیت‌آمیز می‌شوند؛ یعنی از هر صد پیشنهاد شغلی، کمتر از نیمی به نیرویی پایدار تبدیل می‌شوند.

این یافته نشان می‌دهد مدل سنتی استخدام دیگر جواب نمی‌دهد و شرکت‌ها باید به سراغ ابزارهای نوآورانه گسیل شوند. برای مثال، در نمونه موفق فرانسه آورده شده است که نرخ پذیرش پیشنهاد شغلی در این کشور ۶۵ درصد است، نرخ ترک در دوره آزمایشی ۱۰ درصد و در نهایت نیز ۵۹ درصد از استخدام‌ها پایدار می‌مانند. دلیل این تفاوت، تمرکز بر تحرک داخلی و ورود ساختارمند نیروهای جدید بوده است.

آموزش‌هایی که به دل کارکنان نمی‌نشیند

در حوزه توسعه کارکنان و در بخش آموزش، کارکنان گفته‌اند به طور متوسط ۱۲ روز در سال آموزش دیده‌اند، اما مدیران منابع انسانی عدد ۲۲ روز را اعلام می‌کنند. حتی ۳۰ درصد از کارکنان می‌گویند هیچ آموزشی ندیده‌اند که این وضعیت وخیم آموزش و توسعه مهارت‌های کارکنان همدشارهای لازم برای بهبود را بیش از پیش اعلام می‌کند. وقتی نوبت به فناوری‌های جدید می‌رسد، عقب‌ماندگی آشکار است. فقط ۲۱ درصد از کارکنان اروپایی آموزش رسمی در زمینه هوش مصنوعی داشته‌اند، ولی در آمریکا این عدد ۲۵ درصد است. این اختلاف به خوبی نشان می‌دهد چرا شرکت‌های آمریکایی در به‌کارگیری GenAI جلوتر هستند.

و در آخر باید گفت برنامه‌های جانشین‌پروری هم ناقص اجرا می‌شود. فقط یک سوم از نقش‌های کلیدی تحت پوشش چنین برنامه‌هایی است. این در حالی است که اگر مدیران اصلی کنار بروند، سازمان بدون جایگزین می‌ماند.

نارضایتی پنهان و ترک خاموش

وقتی پای تجربه کارمند به میان می‌آید، داده‌ها نگران‌کننده هستند. حدود ۲۰ درصد از کارکنان اروپایی می‌گویند از شغل‌شان ناراضی‌اند؛ در فرانسه این عدد به ۳۰ درصد و در ایتالیا به ۲۷ درصد می‌رسد. بااین حال، نکته عجیب اینجاست که فقط ۵٫۶ درصد از کارکنان در اروپا شغل خود را ترک می‌کنند و باقی آنها در کار خود می‌مانند، اما با دلسردی و عدم انگیزه کافی برای پیشرفت و آینده‌ای روشن و این دقیقاً همان پدیده ترک خاموش است. وقتی افراد فقط به اندازه‌ای کار می‌کنند که اخراج نشوند، نه به میزانی که می‌توانند برای کارفرمایشان ارزش آفرینی کنند.

وقتی از کارکنان پرسیده شد چرا در شغل خود می‌مانید، جواب‌ها روشن بود: امنیت شغلی برای ۳۹ درصد مهم‌ترین عامل بود. بعد از آن تعادل کار و زندگی، روابط با همکاران و تعاطف‌پذیری و در نهایت نیز حقوق و مزایا بود که فقط ۲۸ درصد آرا را به خود اختصاص داده است. اما اغلب مدیران منابع انسانی هنوز حقوق و مزایا را عامل اصلی می‌دانند و چالش است که این شکاف درک میان مدیران و کارکنان می‌تواند خودش منبع بی‌انگیزگی باشد. درحالی‌که داده‌ها نشان می‌دهد کارمندانی که تجربه مثبت دارند، ۱۶ برابر بیشتر درگیر کار می‌شوند و هشت برابر بیشتر احتمال دارد در سازمان بمانند.

انقلاب دیجیتال در منابع انسانی

آخرین بخش گزارش به تحول عملیاتی منابع انسانی اختصاص دارد. فقط ۱۸ درصد از شرکت‌های بزرگ اروپایی از مراکز خدمات مشترک منابع انسانی استفاده می‌کنند. بریتانیا با ۴۰ درصد پیش‌تاز است، اما در اسپانیا و ایتالیا این عدد فقط ۱۴ تا ۱۶ درصد است. از نظر استفاده از هوش مصنوعی، آمریکا جلوتر است. در ایالات متحده ۳۵ درصد از فرایندهای منابع انسانی با GenAI انجام می‌شود و در اروپا این رقم فقط ۱۹ درصد است. شرکت‌هایی که جلوتر حرکت کرده‌اند، توانسته‌اند نسبت منابع انسانی به کارکنان را از یک نفر برای هر ۷۰ کارمند به یک نفر برای هر ۲۰۰ کارمند تغییر دهند؛ این یعنی با نیروی کمتر، خدمات بیشتر و دقیق‌تر ارائه می‌شود.

اما ایران در آینه HR Monitor

اگر این یافته‌ها را به ایران تعمیم دهیم، تصویری آشنا برای ما رویت می‌شود. در صنایع بزرگ مثل نفت و پتروشیمی، شرکت‌ها بیشتر روی تعداد نیرو تمرکز دارند تا مهارت. در بازار کار، نرخ بیکاری بالاست، اما سازمان‌ها هنوز می‌گویند نیروی متخصص پیدا نمی‌شود. آموزش و توسعه اغلب صوری یا حذف‌شده است و پدیده ترک خاموش در بسیاری از سازمان‌ها به‌وضوح دیده می‌شود. اما این شباهت‌ها یک پیام روشن دارند: ایران هم می‌تواند از تجربه‌های جهانی استفاده کرده و به‌جای گرفتارتن در عقب‌ماندگی دیجیتال، مستقیم به سراغ فناوری‌های تازه مثل GenAI برود؛ می‌تواند روی امنیت شغلی، تعادل زندگی و روابط انسانی تمرکز کند، نه صرفاً افزایش حقوق. لازم است این تفکر در صنایع و کسب‌وکارهای کلیدی کشور نهادینه شود که منابع انسانی فارغ از جایگاه اداری و خدماتی که دارد، یک عنصر استراتژیک در سازمان باشد و اصل توسعه مهارت و یادگیری به مهم‌ترین ابزار استراتژیک سازمان تبدیل شود؛ به‌گونه‌ای که برنامه‌های مرتبط با بقای سازمان و افزایش بهره‌وری براساس توجه و اهمیت به این پارادایم حیاتی تدوین شوند.

به بهانه سخنرانی ترامپ در هشتادمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد

بدهکاران وبستانکاران محیط‌زیستی از بوش پدر تا دونالد ترامپ

حنیف رضا گلزار

کشگر و پژوهشگر محیط زیست و منابع طبیعی

گلخانه‌ای، هزینه‌های محیط‌زیستی و اجتماعی خود را به دوش کشورهای جنوب گذاشته‌اند. بدهی محیط‌زیستی یا در نگاه سیاست‌مداران رادیکال، امپریالیسم زیست‌بومی، در پی آن است تا «به بررسی مسئله ناپایداری در سایه نابرابری و نبود تعادل فضای حاصل از نظام‌های جهانی پرداخته و چالش‌های محیطی این فرایند را واکاوی کند. پافشاری این پریشان بار بهره‌بردار نامتوازن از منابع و منافع و زبان‌های اکولوژیک ناشی از آن در پیوستار تاریخی است» (دارابی، ۲۰۱۶). کوتاه و گویا اینکه بدهی یا امپریالیسم محیط‌زیستی در پی بیان این نکته است که کشورهای پیشرفته که امروز خود را پرچمدار حفاظت از محیط زیست زمین می‌دانند و با دست‌انویزهایی مانند گرمایش زمین، آسیب لایه اوزن، ذوب‌شدن یخ‌های قطبی و آسیب و ناپایداری تنوع زیستی و ده‌ها گزاره چالش‌زای دیگر در پی به‌کارستن پاره‌ای چارچوب‌ها و اهرم‌های فشار برای جلوگیری از توسعه و پیشرفت کشورهای جهان جنوب هستند و این در حالی است که خود در گذشته و به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب صنعتی و افزایش سرسام‌آور بهره‌برداری از منابع و تولید و مصرف روزافزون همه چیز، آسیب‌ها و خراب‌کاری‌های بدون بازگشتی را بر زمین و زیست‌مندان



آن تحمیل کرده‌اند. پس این کشورهای ثروتمندشده در پی تاراج منابع سراسر کره زمین، به‌ویژه منابع طبیعی کشورهای کمترتوسعه‌یافته، امروز باید به‌تاهایی بار سنگین این خراب‌کاری‌ها و به بیان دیگر پرداخت این بدهی‌ها را بر دوش بکشند، نه اینکه کشورهای درحال‌توسعه را از پیمودن مسیری که جهان اول دو سده با شتاب آن را پیمود، بازدارند.

نگاه بدهی محیط‌زیستی، کشورهای جهان سوم با همان جهان جنوب را بستانکار از محیط زیست و کشورهای پیشرفته یا همان شمال را بدهکار به محیط زیست می‌داند. به بیان دیگر، «کشورهای جهان سوم پافشاری می‌کنند که شمال، بدهی‌ای زیست‌بومی به جنوب دارد، بدهی‌ای که از دوره تاریخی امپریالیسم زیست‌بومی ناشی می‌شود» (فاستر، ۲۰۰۹).

چالش کربن

از میان بی‌شمار چالشی که پس از پیروزی انقلاب صنعتی، کشورها و همه زیست‌مندان‌ش با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند، افزایش تولید گازهای گلخانه‌ای و به‌ویژه دی‌اکسید کربن مازاد وارده‌شده به اتمسفر زمین، بزرگ‌ترین و نگران‌کننده‌ترین چالش است. داده‌های بسیار زیادی درباره افزایش غلظت دی‌اکسید کربن و دیگر گازهای گلخانه‌ای اتمسفر و پیامدهای زیان‌بار آن در دسترس همگان است، بنابراین در این بخش برای جلوگیری از دوباره‌بردازی، به بازگفت آنها نمی‌پردازم. برایند و میانگین همه این داده‌ها بیانگر آن است که در سال ۲۰۲۲، میانگین غلظت جهانی CO2 در جوزمین، نزدیک به ۴۲۱ ppm بوده که این نشان‌دهنده افزایش ۵۰درصدی CO2 در مقایسه با سال‌های آغازین انقلاب صنعتی است. داده‌ها می‌گوید افزایش سوزاندن سوخت‌های فسیلی، بیشترین نقش‌آفرینی در افزایش غلظت CO2 و در پی آن، تغییر اقلیمی را داراست. تولید سیمان و جنگل‌زدایی نیز پس از سوزاندن سوخت‌های فسیلی بیشترین نقش‌آفرینی در تولید دی‌اکسید کربن مازاد وارده‌شده به اتمسفر را دارا هستند. تولید گازهای گلخانه‌ای هر ریشه و دلیلی که داشته باشد، برخلاف دیدگاه پرزیدنت ترامپ نمی‌تواند و نباید با چنین شتابی ادامه یابد. از سوی دیگر «کشورهای درحال‌توسعه حق دارند دراین‌میان جویای سهم خود باشند، چراکه

نمی‌توان از آنها خواست به بهانه حفظ محیط زیست به استانداردهای پایین زندگی امروزی خود بسنده کنند، آن‌هم درحالی‌که مشکل گرم‌شدن کره زمین تا امروز ناشی از استفاده بی‌اندازه کشورهای صنعتی از سوخت‌های فسیلی بوده است» (سینگر، ۲۰۰۲). بشر امروز باید این دوگانگی و تضاد را به نحوی عادلانه حل‌وقفل کند.

در اینجا باز هم پای جهان شمال و چالش بدهی محیط‌زیستی به جهان جنوب و کشورهای درحال‌توسعه به میان می‌آید. کدام کشورها و کدام ملت‌ها در گذر دوران، سهم بیشتری از منابع طبیعی زمین برده‌اند و بیشترین مقدار دی‌اکسید کربن را راهی اتمسفر زمین کردند و پرسش بنیادین اینکه آیا این کشورها و ملت‌ها در برابر آنچه با کره زمین کردند، پاسخ‌گو هستند یا نه؟ چین (۲۶ درصد)، ایالات متحده (۱۳٫۸ درصد)، اتحادیه اروپا (۹٫۳ درصد)، هند (۶٫۴ درصد) و روسیه (۴٫۸ درصد) از کل دی‌اکسید کربن وارده‌شده به اتمسفر زمین در سال ۲۰۱۵ را تولید کرده‌اند. دراین‌میان ایالات متحده آمریکا بدترین جایگاه و رانگر در داشته، چراکه «به ازای هر نفر آمریکایی در سال، ۵٫۶ تن دی‌اکسید کربن تولید می‌کند و این در حالی است که بقیه جهان بیرون از کشورهای گروه هفت، سالانه به طور میانگین ۰٫۷ تن دی‌اکسید کربن به ازای هر نفر تولید می‌کنند» (فاستر، ۲۰۰۹). پاسخ به بخش دوم پرسش هم آشکارا نه است. ابرتولیدکنندگان دی‌اکسید کربن در جهان، پاسخ‌گوی نقش‌آفرینی ویرانگر خود در برابر آنچه با آینده زمین و زیست‌مندان آن می‌کنند، نیستند. چراکه الگوی اقتصادی ارتدکس که می‌گوید از هر بازدارنده‌ای که تولید بیشتر را نشانه رود، باید دوری جست، در دستور کار این کشورها قرار دارد و بر بنیان چنین نگرشی به اقتصاد بود که جورج بوش، رئیس‌جمهوری کشوری که بیشترین اندازه تولید و رهاسازی این گازها را انجام می‌دهد، می‌گفت: «ما به هیچ اقدامی که اقتصادمان را به خطر بیندازد، دست نخواهیم زد، زیرا اولویت نخست ما مردم آمریکا هستند» (سینگر، ۲۰۰۲). او در گفت‌وگوهای انتخاباتی خود در سال ۲۰۰۰ آشکارا گفته بود: «اجازه نخواهم داد که آمریکا بار پاکیزه‌سازی هوای کره زمین را بر دوش گیرد و این چیزی است که کیوتو از ما می‌خواهد، درحالی‌که چین و هند از مفاد این پیمان‌نامه جدا شده‌اند» (سینگر، ۲۰۰۲). مردم آمریکا هم که هرکدام‌شان دست‌کم هشت برابر مردم کشورهای بیرون از گروه هشت، کربن بیشتری در سال تولید و رهاسازی می‌کنند، فردای روز این گفت‌وگوی انتخاباتی، در انتخاباتی آزاد و دموکراتیک، بوش پسر را راهی کاخ سفید کردند. دموکراسی در آن انتخابات بدون خدشه جاری بود ولی آیا مردم جهان و به‌ویژه کشورهایی که تا چند سال دیگر در پی افزایش تولید کربن و گرمایش جهانی، سرزمین‌شان برای همیشه زیر آب آقیانوس‌ها ناپدید خواهد شد، باید سپاسگزار و آرزومند دستیابی به چنین دموکراسی‌ای باشند؟ بوش پدر هم در دوران ریاست‌جمهوری خود در نشست سران کره زمین در شهر ریودوژانیرو در سال ۱۹۹۲ چنین دیدگاهی را بیان کرده بود. او در پاسخ به نمایندگان کشورهای درحال‌توسعه که از او خواسته بودند چالش مصرف بیش از اندازه منابع طبیعی در کشورهای توسعه‌یافته را در دستور کار کنفرانس بگنجاند، کوتاه و گویا، بی‌پرده و بی‌پروا گفته بود: «بر سر سبک زندگی آمریکایی نمی‌توان گفت‌وگو کرد» (سینگر، ۲۰۰۲). دیدگاه خودپسندانه بوش پدر که مردم آمریکا را تافته جداافتده می‌دانست، در آن زمان این چنین با واکنش رومانیو بودی، نخست‌وزیر وقت ایتالیا و رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا، روبه‌رو شد که «اگر کسی بخواهد رهبری جهانی باشد، باید بداند که چگونه از همه کره زمین حفاظت کند و نه‌فقط از مردم و اقتصاد آمریکا!» (سینگر، ۲۰۰۲). ولی در سال ۲۰۲۵ وقتی پرزیدنت ترامپ دیدگاه‌های بوش پدر و پسر را درباره تولید و مصرف و چالش‌های اقتصادی آمریکا تکرار می‌کرد، هیچ رئیس‌جمهور یا رئیس دولتی نبود که باسخی محکم به او بدهد. گویی دنیای ما در حال افول است.

همه اینها بیانی آشکار از این رویکرد است که جهان شمال به رهبری آمریکا برنامه‌ای برای پرداخت بدهی محیط‌زیستی خود به مردم جهان جنوب ندارد و این فقط خبری بد برای مردم جهان جنوب نیست، این خبری ناگوار برای همه زمین و زیست‌مندان آن است و گویا دادگویی هم در این جهان نیست که این بیدار را بستاند.

چالش‌های پیش‌روی کوچک‌سازی دولت

مانده‌ایم، چوب حراج به نیروی انسانی خود می‌زنیم. یک بار می‌گوییم حقوق و مزایا باید بر مبنای نظام ارزیابی عملکرد باشد، بار دیگر می‌گوییم کاری نداریم که انجام دهند، اصلا بهتر است بنشینند در خانه‌های‌شان و باصرف‌تر است تا در محل کار خود باشند، ما حقوق آنان را می‌دهیم، آیا این دادن روحیه و ارتقای شغلی پرسنل سازمانی این کشور است؟ آقای رئیس‌جمهور، نیروهای دولتی مازاد در هر جامعه‌ای حتی بسیار پیشرفته و مدرن آن وجود دارد، ولی زمانی که بخواهند تعدیل نیرو کنند، در کنار آن دولت با پرداخت هزینه‌های اولیه یک زندگی شرافتمندانه و حتی یافتن یک شغلی هم‌تراز در بخش خصوصی افراد جامعه را بیمه می‌کند. البته همه می‌دانیم سخن شما پیداکردن راه‌حلی است برای جبران هزینه‌های زائد کشور که در آن غوطه‌ور است اما چه باید کرد برای یک فردی که ۱۰ سال، ۱۵ یا ۲۰ سال در یک سازمان و نهادهی کار کرده و مستمری زندگی‌اش را از طریق آن تعریف کرده، اکنون کجا باید برود تا چرخه زندگی خود را بگذراند؟ ای‌کاش می‌شد قانون منع تصدی یک شغل را اجرا کرد و کسانی را که سال‌ها درازی بدون حضور در چندین جا کسب درآمد می‌کنند و سال‌هاست با رفندهای مختلف از بیت‌المال ارتزاق می‌کنند، برای یک بار هم که شده شناسایی کرد و برای همیشه دست آنان را از مال مردم دور ساخت و این قانون فوق‌العاده را اجرا کرد.

گزارش

گاوخونی در تنگنا

عاطفه علیان، بارش‌های سال آبی جاری در حوضه گاوخونی به کمتر از ۱۷۰ میلی‌متر رسیده است؛ رقمی که در مقایسه با سال گذشته و میانگین بلندمدت حدود ۳۰ درصد افت نشان می‌دهد. این کاهش، سال جاری را در جمع خشک‌ترین سال‌های چند دهه اخیر قرار داده و نگرانی‌ها درباره آینده منابع آب، کشاورزی و تالاب گاوخونی را دوچندان کرده است.

بارش‌هایی کمتر از همیشه

گزارش‌های ثبت‌شده نشان می‌دهد که بارش‌های سال آبی جاری در حوضه گاوخونی به ۱۶۸ میلی‌متر رسیده است؛ درحالی‌که در سال گذشته ۲۴۰ میلی‌متر و در میانگین بلندمدت بیش از ۲۴۱ میلی‌متر بارش ثبت شده بود. به‌این‌ترتیب امسال نه‌تنها در مقایسه با شرایط طبیعی تاریخی، بلکه در مقایسه با سال گذشته نیز با کاهش حدود ۷۰ میلی‌متری بارش روبه‌رو هستیم. این رقم معادل افتی نزدیک به ۳۰ درصد است؛ عددی که زنگ هشدار جدی را برای این حوضه آبی به صدا درآورده است. تالاب گاوخونی یکی از ذخیره‌گاه‌های بین‌المللی زیست‌کره و زیستگاه پرندگان مهاجر است؛ اما سال‌هاست با کاهش ورودی آب و خشکیدگی‌های متوالی دست‌وپنجه نرم می‌کند. امسال نیز کاهش بارش‌ها به طور مستقیم ورودی رودخانه زاینده‌رود به این تالاب را محدودتر خواهد کرد و خطر تشدید بحران گردوغبارهای نمکی، نابودی پوشش گیاهی و تهدید حیات وحش را افزایش می‌دهد. درواقع تالاب در تنگنای کم‌آبی گرفتار شده و هر سال خشک، حلقه فشار بیشتری بر آن می‌افزاید.

فشار بر کشاورزی و منابع آب

کاهش بارش فقط به معنای کم‌شدن آب در تالاب نیست، بلکه در سطح وسیع‌تر بر کشاورزی و منابع آب زیرزمینی نیز اثر می‌گذارد. در شرایطی که دشت‌های اطراف با برداشت‌های بی‌رویه از سفره‌های زیرزمینی مواجه‌اند، هر سال کم‌بارش سطح این آبخوان‌ها را پایین‌تر می‌برد و پدیده فرونشست را تشدید می‌کند. کشاورزان نیز با کاهش آب در دسترس، ناچارند با سطح زیر کشت را کاهش دهند یا با افت تولید مواجه شوند. پیامد اجتماعی چنین روندی، کاهش درآمد و افزایش آسیب‌پذیری معیشت روستاییان است.

نوسان طبیعی یا تغییر اقلیم؟

بارش در ایران همواره الگوی نوسانی داشته و سال‌های پربارش و کم‌بارش به تواتر تکرار شده است. اما پرسش اساسی این است که آیا افت امسال را باید صرفا یک نوسان گذرا دانست یا نشانه‌ای از روند بلندمدت خشک‌سالی و تغییر اقلیم؟ داده‌های چند دهه اخیر نشان می‌دهد که علاوه بر کاهش تدریجی میانگین بارش، دما نیز رو به افزایش گذاشته و همین امر شدت تبخیر و نیاز آبی را بیشتر کرده است، بنابراین حتی اگر در سال‌های آینده بارش‌ها بهبود یابد، باز هم خطر خشک‌سالی و فشار بر منابع آب باقی خواهد ماند.

راه‌برون‌رفت از بحران

کارشناسان بر این باورند که تنها راه مقابله با چنین شرایطی، مدیریت پایدار منابع آب است. اصلاح الگوی کشت و کاستن از محصولات پربار‌بر، استفاده از فناوری‌های نوین آبیاری، اختصاص حقابه زیست‌محیطی برای تالاب گاوخونی و ایجاد سامانه‌های دقیق پایش بارش و منابع آب ازجمله اقداماتی است که می‌تواند بخشی از این بحران را مهار کند. در کنار این، مدیریت تقاضا و فرهنگ‌سازی برای مصرف بهینه در بخش شهری و روستایی نیز اهمیت بالایی دارد.

سخن پایانی

کاهش ۳۰درصدی بارش در حوضه گاوخونی فقط یک عدد در گزارش‌های هواشناسی نیست، بلکه هشدار است درباره آینده‌ای که در صورت بی‌توجهی، می‌تواند با خشکی تالاب، افت منابع آب زیرزمینی، فرونشست زمین، تهدید معیشت کشاورزان و گسترش گردوغبار همراه شود. سال جاری اگرچه در جمع خشک‌ترین سال‌های چند دهه اخیر قرار گرفته، اما می‌تواند فرصتی برای بازاندیشی در مدیریت منابع آب باشد. آینده گاوخونی و حیات وابسته به آن، به تصمیم‌های امروز بستگی دارد؛ تصمیم‌هایی که اگر با درایت و نگاه بلندمدت اتخاذ شوند، می‌توانند این زیست‌بوم ارزشمند را از خطر نابودی نجات دهند.